

## یادبود استاد علم و اخلاق دکتر انوشیروان هدایت

دکتر احمد رضا سروش\*



تصویر 1- دکتر انوشیروان هدایت

دستانم لرزان بود و اعتمادی که به خویشتم نداشتم وجودم را تکان می‌داد، مهربانی قدرتمند تو پشتوانه ترس‌های من شد و تولد این سفر پربار بی انتها، داستان پرشور سال‌های ارزشمند زندگی توست.

نویسنده پاسخگو: دکتر احمد رضا سروش  
تلفن: 88221425

\* استاد گروه جراحی عمومی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، بیمارستان شریعی

نگاه بی‌پناه بیمار به چشم‌های مطمئن و پذیرنده تو و آرامشی که از کلامت بر جان‌شان می‌نشست و سرانجام با اشک‌های خالص قدردانی بر گونه پاک دردمندان بر پای تو سجده می‌کرد و این چنین بود که تو هر بار عضوی می‌شدی از خانواده‌ای که دیدار لحظه‌های نیامده را مدیون وجود نازنینت بود.

دل شکنانت را همچون دوستدارانت جذبه اشک چاره‌ای نیست، در بدرقه‌ات که رفتار پرمهر تو بهترین و آخرین درس را به "ادب" داده است.

مهر تو انگار بر دلش نشست بود، حتی بر دل این روزگار سخت گیر و تلخ گذر، که این گونه آزاد زیستی و آزادانه به پرواز در آمدی.

ای چکیده خوبی‌ها! ای بزرگ مرد بی‌ادعا! ای آشنای درد روزها و شب‌ها! ای دست‌های شفا و پناه! ای ذهن تو شفاف‌ترین زلال‌ها! ای همیشه در روح و جان شاگردانت باقی! ای اعتبار واژه "استاد"!

خدایت نگهدار ....

### استاد انوشیروان هدایت را بیشتر بشناسیم

استاد انوشیروان هدایت در سال 1310 در مشهد به دنیا آمد. دوران کودکی وی به واسطه شغل پدر در آنجا گذشت و پس از آن نیز هرچند سال در یکی از شهرستان‌های تبریز، شیراز و... بزرگ شد و زمانی که کلاس سوم ابتدایی بود، به تهران آمد و وارد مدرسه «فیروز بهرام» شد و تا دیپلم را در آن مدرسه درس خواند. استاد به گفته خود عاشق ادبیات بود و در ریاضیات هم بسیار استعداد داشت، اما به دلایل مختلفی از جمله تأثیر عمیق مرحوم مدن‌پور مدیر دبیرستان فیروز بهرام و روحیه دموکراتیک وی دبیرستان البرز و رشته ریاضی را ترک گفته و در رشته طبیعی مشغول به تحصیل شد. دانشکده پزشکی بهترین گزینه ششم طبیعی بود. این گونه شد که دانشکده پزشکی را انتخاب کرد و در سال 1329 وارد دانشگاه تهران شد.

سال 1329 مصادف شد با سال‌های به نتیجه رسیدن مبارزات ملی شدن صنعت نفت، دوره کوتاه نخست‌وزیری دکتر مصدق و کودتای 28 مرداد و در میان تمام این التهابات استاد عاشقانه درس و دانشکده پزشکی را آغاز کرد و در سال 1335 فارغ التحصیل شد.

بعد از فارغ التحصیلی با تأثیر عمیقی که استادی بزرگ بنام پروفیسور بر ایشان گذاشت، پس از تمام شدن پزشکی عمومی در کنکور جراحی بیمارستان سینا شرکت کرد. آن زمان بیمارستان سینا پر متقاضی‌ترین جا برای رزیدنتی یا دستیاری بود و در سال 1335 وارد رشته جراحی عمومی شد و پس از اتمام دوران دستیاری نزد پروفیسور عدل با درخواست هیأت علمی ایشان موافقت شده و نزد پروفیسور عدل به عنوان مربی شروع به کار کرد. در آن زمان مربی می‌توانست با دیپلم پزشکی وارد شود، ولی استاد چون در آن زمان متخصص بود در سال 1340 تقاضای یک دوره تکمیلی در فرانسه کرد و در سال 1341 در بخش پروفیسور «سیکار» جراح معروف فرانسه مشغول به کار شد. بعد از اینکه به ایران برگشت به بیمارستان سینا رفت و با شرکت در آزمون استادیاری در این امتحان نفر اول شده و به عنوان استادیار انتخاب و استخدام شد.

پس از آن قرار شد در دانشگاه تهران مراکز پزشکی به وجود بیاید. مرکز پزشکی بیمارستان امام خمینی (ره) فعلی که آن زمان پهلوی نام داشت، مرکز پزشکی رازی که مجموعه بیمارستان سینا، بیمارستان رازی و بیمارستان امیراعلم بود و مرکز پزشکی داریوش کبیر بود که قرار بود آن را راه اندازی کنند.

برای ریاست آن هم پروفیسور عاملی انتخاب شد که وی در آن زمان در بیمارستان سینا جراح اعصاب بود. زمانی که وی شروع به راه اندازی مرکز کرد، صحبت از این بود که تمام کسانی که برای آنجا انتخاب می‌شوند، تحصیل کرده‌های خارج باشند. پروفیسور عاملی هم از پروفیسور عدل خواهش کرد تا مدیر گروه جراحی داریوش کبیر شوند. پروفیسور عدل برای ریاست گروه به مرکز می‌آید و پروفیسور عاملی از وی می‌خواهد یک نفر از شاگردانش را معرفی کند تا بتواند در کارها و برای اداره بخش جراحی کمک کند. پروفیسور عدل لطف کرد و بنده را انتخاب کرد که به آنجا بروم. در آن زمان مدیر گروه بیش از 2 دوره نمی‌توانست مدیر باشد و بعد از آنکه دو دوره پروفیسور عدل به اتمام رسید و استاد هدایت جانشین پروفیسور عدل شدند، زمانی که انقلاب شد بیمارستان شریعتی

بیمارستان فعالی در دوران انقلاب بود و مردم به علل مختلف به آنجا می‌رفتند. پس از انقلاب 3 مرکز پزشکی گفته شده در یکدیگر ادغام شد و بعنوان دانشکده پزشکی دارای قسمت‌های تئوری و بالینی تشکیل شد و استاد به عنوان رییس بخش جراحی بیمارستان دکتر شریعتی تا زمان بازنشستگی فعال بودند. پس از بازنشستگی با درخواست مدیرگروه جراحی و دانشگاه علوم پزشکی تهران استاد هدایت بعنوان استاد پیشکسوت در بخش جراحی دعوت به حضور شدند تا از شمع وجود ایشان بهره برده شود و این حضور تا روز قبل از وفاتشان ادامه داشت و مدت 60 سال به طول انجامید.

در اینجا قصد دارم خصوصیات از استاد را با تکیه بر بیانات خود استاد برای خوانندگان بازگو کنم که هر یک از این خصوصیات مؤید اصولی بود که استاد به آن تا پایان عمر به آن پایبند بود و برخلاف بسیاری دیگر عملاً نشان می‌داد به آنچه معتقد است، عمل می‌کند.

#### وطن دوستی و عشق به ایران:

من عاشق ایرانم. اجدادم همگی اینجا بودند. جای دیگری نمی‌توانستم زندگی کنم. آن مدتی هم که فرانسه بودم روزشماری می‌کردم که به ایران برگردم. آن موقع جوان بودم و محیط آن روز تهران از زمین تا آسمان فرق داشت، ولی با وجود این بعد از انقلاب هم چون من یک سال دوره دیده بودم، می‌توانستم آنجا بروم و به من کار می‌دادند، اما من هیچ وقت فکر نکردم که از ایران بروم. ملت ایران، آنهایی که مالیات واقعی می‌دهند کارمندان و کارگران هستند، یعنی قبل از اینکه حقوقشان را بگیرند مالیاتشان را کم می‌کنند. من با پول ملت پزشک و متخصص شدم و یک شاهی بابت اینها پول ندادم، آن وقت من از ایران بروم، نه.

#### عشق به حرفه و رشته:

اگر فقط عاشق پزشکی هستید، بیاوید. اگر اصرار پدر و مادرتان شما را مجبور می‌کند که پزشک شوید یا انگیزه مادی شما را به این راه می‌کشاند، لطفاً نیاوید. پزشکی را باید دوست داشت و عاشقش بود. راه‌های بهتری برای پول درآوردن هست و عنوان دکتر هم ماشاا... تا دلتان بخواهد در سایر رشته‌ها فراوان شده، پزشکی عشق می‌خواهد و عشق...

#### یاد نیک از اساتیدشان:

برای من همیشه یک الگو بودند و من به طور عجیبی دوستشان داشتم. اما برای من یکی شخصیت پروفیسور عدل و نوع تدریس، رفتار و منش ایشان و دیگری تجربه عمل جراحی روی خودم بیشترین تأثیر را در علاقه وافر به این استاد ارجمند داشت. در آن زمان به عملی نیاز پیدا کردم که خدمت ایشان رفتم و من را عمل کرد. پروفیسور در دوره دانشجویی من و با نهایت محبت و بدون دریافت هیچ دستمزدی از من مرخص کردند و به همین دلیل من شیفته اخلاق ایشان شدم.

#### اعتقاد به معاینه بیماران و اهمیت طب بالینی:

تأسف من از این است که طب بالینی کم کم از بین می‌رود. البته در حال حاضر می‌خواهند تغییراتی ایجاد کنند که دوباره تشخیص بالینی که می‌تواند به این وسایل جدید کمک کند، رواج پیدا کند. طب بالینی کنار رفته اما نمی‌شود منکر وسایل جدید شد. ما درس آناتومی را چهار تا پنج سال می‌خواندیم یکی از دروس آناتومی توپوگرافی بود که پروفیسور حکیم درس می‌داد. مثلاً اگر شکم را باز کنیم چه اندام‌هایی را می‌بینیم، اما اکنون دستگاه‌هایی مانند سی تی اسکن کار را راحت‌تر کرده است.

از سال 1361 با مردی در بیمارستان دکتر شریعتی و دانشگاه آشنا شدم که سرآمد بود و حتی چند دقیقه در کنارش نشستن غنیمتی بود، او هر لحظه در خدمت آموزش بود، دست دستیاران جراحی را چنان در دستانش می‌گرفت و پا به پا می‌برد انگار دست پدری بر دستان کودکی که تازه می‌خواست راه رفتن بیاموزد.

اولین نفر بود و هست که وارد بخش می‌شد و می‌شود، از بعضی از دستیاران زودتر و آخرین نفر که از بخش خارج می‌شود. وقتی یک دستیاری در چرخش درون بخشی با استاد همراه می‌شد، در تمام طول دو ماه احساس شگفتن می‌کرد و تمام رفتارش متغییر می‌شد، حتی در راه رفتن و سخن گفتن ... استاد وقتی برای دیدن بیماری به بخشی وارد می‌شد، انگار گروهانی را هدایت می‌کرد... باید در راهرو کنار می‌کشیدی تا برای عاشقان آموختن، راه باز شود و کارآموز و کارورز و دستیار از سر کول هم بالا می‌رفتند تا به دست‌های هنرمندانه‌اش وقتی شکم بیماری را معاینه می‌کرد بنگرند و بیاموزند، او با حوصله دست بچه‌ها را می‌گرفت و آرام آرام به او می‌آموخت چگونه نکته‌ای را که خود یافته است، حس کنند. بار دیگر و بار دیگر در رفتارش عشقی بود وصف ناشدنی، او پیامبری می‌کرد و به همه اجازه می‌داد سخن بگویند و در آخر با کلمات موجزش از موانع عبور می‌کرد و گره‌ها را می‌شکافت و آنگاه باید می‌دید که صورت‌های مبهور و قیافه‌های سر در گم صبح زود از این همه هنر در کردار و رفتار استاد چگونه شاداب درخشان می‌شدند.

استاد هدایت بی‌نظیر و بی‌ادعا بود، افتاده بود و عاشق. بعد از سال‌ها از بازنشستگی تأسف بارش که چرا باز نشستگی؟؟ هنوز با قدم‌های آرام طول بیمارستان را می‌رود می‌آید و بخش را با وجودش مزین می‌کند و دست از آموختن بر نمی‌دارد. مگر می‌شود ساعتی با استاد باشی و تغییر نکنی، مگر می‌شود رقص زیبای دستان استاد را در چین واپسین‌های گردن و شکم بیماری ببینی که چگونه دردها و زخم‌ها را جدا می‌کند و نگوئی و فتبارک الله احسن الخالقین. اگر می‌خواهی هنر را بفهمی به دست‌های استاد هدایت نگاه کن! همتا ندارد. اگر می‌خواهی افتادگی را بیاموزی با هدایت برو و بیا که این درخت سستبر پر از بار، چگونه طی طریق می‌کند ... در چشمانش خیره شو تا بفهمی همه وجودش را درخششی فرا گرفته که امروز شاگردانش در استان‌ها و شهرهای این دیار از نور آن وجود می‌درخشند. استاد هدایت در طول شصت سال توسعه علم در کشور حتی یک ریال در هیچ جای دنیا از بیماری برای کاری که برایش انجام داده طلب نکرد! او بزرگی را در احساس بی‌نیازی یافت و بزرگترین شد. امروز استاد هدایت یک نماد است، نماد علم و اخلاق دانشگاه ما کسی هست که جز این بگوید؟

که هر روز سال و ماه شده سفرش در بخش‌ها و اطاق‌های دردمندان بیمارستان شریعتی؟

آیا نباید برای دانشگاهی افسوس خورد که این در گرانبها را دارد و درکش نمی‌کند؟

آیا نباید شاگردان این مرد بزرگ خرقة استادی را در سراسر کشور از تن بیرون کنند تا استاد این خرقة را بر تن کند؟ استاد هدایت به واقع سرآمد استادان است ولی چرا این نماد دانشگاه را در درجه‌بندی دنیوی علم و آموزش آستاد نکردند؟ و دانشیار قلمدادش می‌کنند، او که این همه استاد تربیت کرده استاد نیست؟

چه کنیم گرفتار القاب هستیم و گرفتار درجه‌هایی که انسان‌ها بهم می‌دهند.

کدام جراح در این دانشگاه از اینکه او را استاد خطاب کنند و استاد هدایت را دانشیار شرمنده نمی‌شود؟

کدام جراح در این دانشگاه استاد هدایت را سر آمد نمی‌داند؟